

بسته سنگین

یک روز مردی در حال عبور از خیابان کودکی را مشغول جابجایی بسته ای دید که از خود کودک بزرگتر بود، پس به نزدیکیش رفت و گفت: عزیزم بگذار تا کمکت کنم.



یک روز مردی در حال عبور از خیابان کودکی را مشغول جابجایی بسته ای دید که از خود کودک بزرگتر بود، پس به نزدیکیش رفت و گفت: عزیزم بگذار تا کمکت کنم.

مرد وقتی خواست بسته را بردارد دید که حتی حملش برای او مشکل است چه برسد به این بچه.

کمی که رفتند مرد از کودک پرسید چرا این بسته را حمل می کنی؟

کودک در پاسخ گفت: که پدرش از او خواسته است.

مرد پرسید: چرا پدرت خودش این کار را انجام نداد؟ مگر نمی دانست که حمل این بسته برایت چقدر سخت است؟

کودک جواب داد: اتفاقاً مادرم هم همین حرف را به پدرم زد ولی او گفت:

"خانم بالاخره یه کسی پیدا می شه به این بچه کمک کنه دیگه!"